

دیدگاه

# ما فرزندان قصه‌های مادرانمان هستیم!

کلیدواژه‌ها: قصه، بهسازی آموزش، مسئله، انگاره‌های ذهنی

● دکتر محمدرضا سرکارآرانی، استاد پداگوژی دانشگاه ناگویای ژاپن

پنج شنبه دوم شهریور ۱۴۰۱ دانشگاه فرهنگیان کاشان میزبان نشستی با حضور مدیران دوره دوم متوسطه بود. در بخش اول این نشست، مدیران آموزه‌ها و پرسش‌های خود را از کتاب‌های «در تمنای یادگیری ۱ و ۲» ارائه کردند. در بخش دوم، محمدرضا سرکارآرانی پیرامون «تمنای یادگیری، توسعه انسانی و اجتماعی» با مدیران به گفت‌وگو نشست.

نشریه رشد مدیریت مدرسه با انتشار این سخنان، خوانندگان را به گفت‌وگو درباره بحث‌ها و نظرهای مطرح‌شده دعوت می‌کند. با تشکر از خانم فاضله سادات اجتهد، مدیر دبیرستان دکتر تبریزی کاشان، که در تهیه و تنظیم این مطلب ما را یاری کردند.

موضوعات درسی! یادمان می‌رود که صاحبخانه بچه‌ها هستند و یادگیری اساس کار حرفه‌ای ماست. صحنه‌پردازی یادگیری کار حرفه‌ای معلم و معنی معلمی است. بهسازی آموزش به معنی بهبودبخشیدن به فرایندهاست. محصول را می‌توان خرید، اما فرایندها را باید ساخت و ساختن فرایندها کار دشواری است. راه میان‌بری هم ندارد. فرایندها با زیرکی و حيله و رفتن از بیراهه‌های میان‌بر به دست نمی‌آیند، بلکه در تعاملی انسانی، پاسخ‌گو و اخلاقی، دوستانه و مشارکتی و همراه با هم می‌توان واسازی و نوسازی کرد. از کجا شروع کنیم؟ به نظر می‌رسد خیلی زودتر از آموزش مدرسه‌ای! در خانه و دامان مادران و قصه‌های آن‌ها زیر گوش بچه‌ها شروع کنیم. نکته بنیادی در بهسازی آموزش، توجه به نقش و تأثیر همه‌جایی قصه‌های مادران ماست! به نظر می‌رسد ما را قصه‌های مادرانمان ساخته است، تا مدرک تحصیلی و دانشگاهی‌مان!

## کیفیت قصه‌ها

به نظر می‌رسد ما چیزی جز آنچه قصه‌های مادرانمان از ما ساخته‌اند، نشده‌ایم. ما فرزندان قصه‌های مادرانمان هستیم.

کیفیت یعنی پرداختن به جزئیات تا جای ممکن! تغییر انگاره‌های ذهنی و توجه به فرایندها کار دشواری است. راه بهسازی و بهبودی آموزش طولانی و دشوار است. اینکه تصور شود کسی نظری یا تجربه‌ای را گفت و ما شنیدیم و فهمیدیم و تمام شد، دست‌کم در حوزه بهسازی آموزش توهمی بیش نیست!

تمهید و استمرار حلقه‌های یادگیری مدیران متوسطه برای بهسازی آموزش دشوارتر است! چرا؟! چون آن‌ها هویت خود را مبتنی بر موضوعات درسی مشخصی تعریف می‌کنند. مدیران و معلمان آموزش ابتدایی درس‌های گوناگونی ارائه می‌دهند و تعامل با دانش‌آموزان را مبنای هویت خود قرار می‌دهند، اما به دوره متوسطه که می‌رسیم، برای مثال مدیران می‌گویند آقای سرکارآرانی حرف‌هایی که می‌زنید خوب است، اما ببخشید، من رشته‌ام زبان خارجی است یا من ریاضی درس می‌دهم. بنابراین، رشته موضوعی تدریس حجابی می‌شود برای پنهان شدن از چشم مسئولیت‌ها و امکاناتی برای فرار از پاسخ‌گویی و بهسازی کیفی آموزش مدرسه‌ای. در دوره آموزش متوسطه، همه پناهندگان زبردستی هستند. به کجا پناه می‌برند؟! به قالب‌های محتوا و ساختارهای صلب



## دلخوری از رنگ و بوی مدرسه‌هایمان قابل فهم است، ولی انکار اصل آن نه! ما به جسارت بازاندیشی در راه طی شده وانگاره‌های فکری فرهنگی نقش و حضور اجتماعی مدرسه نیاز بیشتری داریم

مدرسه‌های جدید، خود آستین‌ها را بالا زدند و به گسترش مدرسه و دانشگاه در شهرها و روستاها همت گماشتند. حالا بسیاری از شهرها و روستاها مدرسه‌ها و دانشگاه‌هایی با ساختمان‌های بلند و شیک دارند. ولی از توان بازسازی، واکاوی و واسازی قصه‌ها و روایت‌های مادران از انسان و جهان ما در کلاس‌های درس آن‌ها خبری نیست! ذر قصه‌ها و روایت‌ها و کیفیت‌هایشان و توانایی فهم و حل مسئله‌هایشان بر همان پاشنه می‌چرخد که پیش از رشده بود! تا بخواهی، کارنامک (رزومه) می‌بینی و بزک اجتماعی و کارخانه‌های تولید نشریاتی که به مثابه شبه‌علم و نظام آگاهی ناهموار دست به دست می‌شوند؛ با انواع مقاله‌هایی که گاهی برای خواندن نوشته می‌شوند! بعضی‌شان همه‌چیز دارند جز مسئله! از یادگیری، فهم، مسئله، اندیشه، خلاقیت، پرسش، چرا و چگونه کمتر خبر می‌آورند!

### چگونگی نوسازی قصه‌ها

معلمی در دنیایی از ناشناخته‌ها جریان می‌یابد. یعنی خیلی وقت‌ها خود ما هم نمی‌دانیم در کلاس درس چه کار می‌کنیم! اگر یک آدم حرفه‌ای آمد و این‌هایی را که ما به مثابه تدریس ارائه می‌دهیم، از فایل ضبط‌شده پیاده کرد و زیر کلمات خط کشید و بعد با یاری خود ما واکاوی کرد و نتیجه را با هم بازبینی کردیم، تازه متوجه می‌شویم به چه کار اندریم! و چرا این شیوه معلمی و صحنه‌پردازی یادگیری و کلاس‌داری قادر نیست قصه‌های فکری-فرهنگی معلمی و مادری (معلمان و مادران) ما را واکاوی و واسازی کند!

مسئله ما در حوزه تعلیم و تربیت شاید بیشتر به خاطر این است که برای نظری راه‌گشا و دست‌کم قابل اجماع برای اعتنا و عمل، به شواهد عینی بسیاری از متن عمل نیازمندیم و ما از این نظر دستمان خالی است. خیل پژوهشگران آموزشی داریم که به جز دوره‌های تحصیل خودشان، هیچ‌گاه مدرسه و کلاس درس را ندیده‌اند. آن‌ها سخنگویان ماهری هستند و البته تنها درباره اهمیت پدیده‌ها سخن می‌گویند. در حالی که ما نیازمندیم راه‌های پدیدارشناسانه پژوهشگران آموزشی را بشناسیم و به آن‌ها نیز یاری کنیم بنیادها و نظام‌های شناخت‌شناسی خود را واکاوی کنند. جسارت پیدا کنیم از آن‌ها پرسسیم شواهد عینی آنچه می‌گویند کجاست؟ و ما بر اساس چه منطقی باید بپذیریم آنچه یافته‌اند اعتبار و روایی لازم را دارد؟

برای بهسازی آموزش دو راه بیشتر نداریم: یا به خودمان برگردیم و در اندیشه و عمل خود بازاندیشی کنیم، هم حین عمل و هم بعد از عمل. یا اینکه با همکاران آموزشی خود و از جمله با بچه‌ها، به آنچه انجام می‌دهیم، با هم ببندیشیم. خوانش‌ها، ایده‌ها، تدریس‌ها و اندیشه‌هایمان را به اشتراک بگذاریم و آن‌ها را بر اساس شواهد عینی واکاوی کنیم. برای مثال، وقتی از هم می‌پرسیدید من این متن را این‌جوری

قابلیت تغییر قصه‌ها بدون پرسش‌های بنیادی و انتقادی درباره آن‌ها دشوار است. اما جنس پرسش‌ها هم مهم است! چرا؟ چون مناسبات فکری، الگوهای رفتار، طرز نگاه، نحوه مراد به خودمان، با دیگران، با کتاب، با فرهنگ، با جهان و محیط‌زیست از قصه‌های مادران ما می‌آید. چرا؟ چون قصه‌های مادران ما جهان ما را پیش از شروع آموزش مدرسه‌ای ساخته‌اند. بدون توانایی سنجشگری قصه‌های مادرانمان، دشوار است بتوانیم راهی به بهبودی کلاس‌های درس و بازآفرینی نقش آموزش مدرسه‌ای بیابیم. اولین گام در اصلاح، بازاندیشی در چرایی و چگونگی راه طی‌شده مدرسه‌داری ماست.

جسارت بازاندیشی خودمان را جست‌وجو کنیم تا بتوانیم بسته‌های ذهنی و فکری و فرهنگی خود را باز کنیم. در مدرسه و کلاس درس با هم گفت‌وگو کنیم و خوانش‌هایمان از قصه‌های مادرانمان را به اشتراک بگذاریم. ما در ضیق تعبیر و تنگنای معنا هستیم و بیش از پیش به اعاده حیثیت از واژه‌ها و شیوه‌های ارتباطی مان نیازمندیم. اولین گام هر تحولی جسارت بازاندیشی در راه طی شده است.

آنچه به خاطرمان خطور کرد، حاصل نجوای مادران ما زیر گوش ماست، وگرنه ما در این جمع، دست‌کم در دوره‌های دانشگاهی و کارآموزی، کتاب‌های روان‌شناسی یادگیری و جامعه‌شناسی تربیتی را دیده‌ایم. ولی پرسش من آزمونی بود تا ببینیم مادرانمان چگونه پیش از آنکه کتاب درسی را باز کنیم، به مدرسه برسیم و معلم و معلمی‌اش را حس کنیم، تصوراتمان از یادگیری را شکل داده‌اند؛ طوری که پس از سال‌ها معلمی و مدیریت مدرسه نیز در ذهن و دل ما دست‌نخورده باقی مانده‌اند! اما آموزش مدرسه‌ای مدرن آمده بود این تصورات را واسازی کند. یعنی قصه‌های مادرانمان را به نقد و حلاجی درآورد. بدون بهسازی فرایندها و روش‌های آموزش و یادگیری «آموزشی» به نتیجه اثربخشی که عبارت است از فهم، یادگیری، گفت‌وگو، پرسش، حکمت، خرد جمعی و در نهایت توسعه و نوسازی اجتماعی، نخواهیم رسید.

### امکان واسازی قصه‌ها

مدرسه‌های جدید آمده بودند تا قصه‌های مادرانمان را واسازی کنند. بنابراین، یکی از دلایل حمله به رشده و مدرسه‌هایش، ترس از امکان بازسازی قصه‌های مادران ما در فرایند آموزش جدید مدرسه‌ای بود. ولی وقتی اطمینان حاصل شد که می‌توان آموزش مدرسه‌ای نوین را با تحمیل روش‌های کهنه تدریس، نظارت بر برنامه‌های درسی و محتوای کتاب‌های تحمیلی، در عمل از راه به در کرد و به انواع بزک‌های اجتماعی مانند رتبه، نمره، مرتبه، جشنواره، امتیاز و ستاره مشغول ساخت و آن را چنان «آموزشی» کرد که توان قدم برداشتن از قدم برای واکاوی قصه‌ها و روایت‌های مادرانمان نداشته باشد، حمله پایان یافت! دیری نگذشت که خرده‌گیران دیروز



## شما بر اساس قصه های مادران خود مدرسه را اداره می کنید، نه بر اساس سابقه تدریس یا آموزش و تحصیل دانشگاهی

«مدرسه های بچه های کار صبح روبش» در دروازه غار تهران؛ جایی که مدیرش می گوید «ما در صبح روبش مسئله ای به عنوان «اختلال یادگیری» نداریم!» پیش تر هم می روند و جسورانه می گویند «ما در صبح روبش به کلیدواژه اختلال در یادگیری اعتقادی نداریم! واحد بازی آموزی ما پادزهر اختلال یادگیری و تقاضا و نیاز محورسازی آموزش و فرصتی برای شخصی سازی یادگیری است.»

این جسارت مدیران آموزشی مدرسه های کار بچه های جنوب شهر تهران از کجا می آید؟ به نظر می رسد، از شخصی سازی یادگیری و محور قرار دادن یادگیرنده در فرایند آموزش مدرسه ای می آید.

از بازاندیشی انگاره های ذهنی مدیر مدرسه ای می آید که در قصه هایی، زیر گوشش نجوا کرده بودند. وقتی آموزش مدرسه ای از پرسش یا رنج یا سبد دلنگی و خشم یادگیرنده شروع می شود و بر ریل نیاز او به حرکت درمی آید، در نتیجه معلم هم از سخنرانی دست می کشد! جلوداری نمی کند! سراسر تسهیلگر می شود و صحنه پرداز یادگیری. یاور تغییر و باری دهنده به کاوش و جنب و جوش کودک برای ساختن جهان خود در بستر و اساسی قصه های مادران! در این شرایط، معنی اختلال در یادگیری و اساسی می شود و تعبیرهای مرسوم خود را از دست می دهد.

به هوش باشید. داشتن قابلیت در عصر حاضر یعنی داشتن مسئله! قابلیت طرح پرسش، مهارت «نه» گفتن است که آدمی را انسان می کند و بر صدر می نشاند. انسان های بزرگ البته برای کارهای خلاقانه ای که کرده اند، در یادها مانده اند، ولی بیشتر برای کارهای نکرده شان از مرزهای فرهنگ و سیاست و جغرافیا و قبیله و قوم فراتر رفته اند و در یادها مانده اند! تلاش برای شناخت آن دیگری، احترام به او، فهم سازو کار فهم او و جرئت خود را در آینه او دیدن و ارزیابی کردن، معنی امید وجودی برای زیست انسانی است. در چنین شرایطی است که آدمی از مرزهای تعیین شده نیروی کار فراتر می رود، قابلیت های وجودی خود را محترم می شمرد، جهان خود را می سازد، قصه هایش را می شناسد و در فرایندی نفس گیر و سنجش گرایانه به واکاوی و نوسازی آن ها همت می گمارد. دلبری برای فهم قصه ها، یعنی داشتن مسئله اختصاصی خود و امید وجودی برای واکاوی، و اساسی و فهم و نوسازی قصه ها بر بنیاد عقل خود بنیاد آدمی!

هر ابزاری که در کشور می آید، شما فکر می کنید آموزش یا زندگی ما را متحول می کند. وقتی رایانه آمد، ما چه هیجانی داشتیم؟ انبارها را پر کردیم از رایانه! همه چیز و همه جا شد هوشمند. آن قدر بود که تخته های چوبی کلاس های درس را کندیم و بیرون مدرسه روی دیوارها زدیم و نوشتیم مدرسه هوشمند! بعد از مدتی همه راهی انبار شدند و وقتی ویروس کرونا از راه رسید، تازه متوجه میزان اثربخشی ناچیز آن همه هیاهو شدیم! الان هم گروه های بسیاری دفترک (بروشور) به دست پشت در کلاس و مدرسه و دانشگاه و اداره نشسته اند

می خوانم، شما چگونه خوانده اید، یا مثلاً چرا برخی در پاسخ بعضی پرسش ها و برای بیان مطالب در ضیق تعبیرند، بی عادتی آن ها به جنس پرسش های ماست یا از نوع مواجهه متفاوت او با مسئله آموزشی ناشی می شود؟

از این منظر است که هر وقت از من می پرسند درس پژوهی چیست، می گویم «صله رحم» است. درس پژوهی و درس کاوی رویکرد و اساسی گفت و گوهای ما در کلاس درس هم هست. گفت و گوهایتان را بررسی و و اساسی کنید. آنگاه ببینید شبها چه قصه هایی برای بچه هایتان تعریف می کنید، یا مادران برای دانش آموزانتان تعریف می کنند! قصه هایتان را

یک بار دیگر مرور کنید. درس پژوهی و درس کاوی مزاحم هم شدن یا به زحمت انداختن یکدیگر برای ارزشیابی و رتبه و مرتبه نیست، صله رحم است. یعنی فرصت و طراحی برای رحم به همدیگر و آموختن از یکدیگر. البته یکی از مدیران دقیق گفتند که به خاطر همین همکاری، رنج یادگیری برای معلمان کاهش می یابد. آیا مدیر، مادر یا معلمی را در آغاز سال تحصیلی دیده اید که خدمت شما پیام بدهد با این مضمون که: «آقا/خانم... در سال تحصیلی جدید من افتخار همکاری یا همراهی با شما، به عنوان مدیر/معلم/مادر و... را دارم. لطفاً بفرمایید این روزها چه کتابی می خوانید؟ تا من هم تهیه کنم و بخوانم، تا در طول سال تحصیلی و فرایند تربیت بچه ها و همکاری برای اداره مدرسه بتوانیم با هم بهتر گفت و گو کنیم.» لطفاً در دلتان نگویید: «آقا کی می ره این همه راه رو!» دست کم از خودتان بپرسید آیا تاکنون برای فرزندانان چنین کرده اید؟ کسی گفت: «نه!» خب این نه یعنی شاهد عینی برای اینکه نشان دهد شما بر اساس قصه های مادران خود مدرسه را اداره می کنید، نه بر اساس سابقه تدریس یا آموزش و تحصیل دانشگاهی و کتاب هایی که در درس های دانشگاهی دیده اید و توان اندیشه و عمل تربیتی که احتمالاً در این سال ها با هم اندیشی و بازاندیشی بر ساخته اید! از خود بپرسید چرا چنین است؟ احتمالاً چون آموزش ما به یادگیری منجر نشده است. از طرف دیگر معنی جمله می تواند این باشد که ما هم آموزش نمی دهیم! زیرا به تعبیر مدیران ارشد توسعه انسانی شرکت ماشین سازی تویوتا، وقتی یادگیری در کار نباشد، می توان نتیجه گرفت که در اصل آموزشی در کار نبوده است.

### جراحی فهم قصه ها

ما آموزش دیده ایم، ولی یاد نگرفته ایم! مادران ما و قصه هایشان بیش از انشا و توانایی خواندن، نگران اختلالات یادگیری دیکته و مشق هستند. تجربه و روایت نشان می دهد، مادرانی که برای اختلال «دیکته» با فرزندان شان به درمانگاه های مشاوره مراجعه کرده اند، بسیار بیشتر از آن هایی است که نگران اختلال خواندن فرزندان شان بوده اند. این وضعیت را در مناطق یک، دو و سه تهران مقایسه کنید با مثلاً پدگوزی

که زمین بدهید متاورس یا ابزار تازه دیگری بگیرید، که فردا دیر است. معنای روشنش این است که بازار تازه‌ای برای فروش ابزارها و نفی خودبودگی و توان حرفه‌ای معلم و معنی انسان فراهم آمده است! قبلاً جایی گفته‌ام و اینجا تکرار می‌کنم که به خاطر داشته باشید، ابزارها به سرعت کهنه می‌شوند و داشتن ابزار کیفیت همیشه به معنی تضمین کیفیت در عمل نیست!

## سخن پایانی

اندیشه است که آدمی را اثربخش و سنجشگر و خلاق می‌سازد. پداگوژی است که انسان می‌سازد و انگاره‌های قصه‌های مادران را واکاوی و واسازی می‌کند. اگر یادگیری مشاهده نمی‌شود، معنی‌اش این است که آموزشی در کار نبوده است. ابزار جای اندیشه، مسئله نداشته و آموزش اثربخش و پداگوگ حرفه‌ای را نمی‌گیرد. مناسبک و ابزارها نمی‌توانند قصه‌های مادران ما را واسازی کنند. فرار از مدرسه (دوره نه ساله آموزش عمومی)، پناه‌بردن پرهزینه به مدرسه‌های خانگی، مشارکتی، آزاد و مجازی همیشه راه‌حل اثربخشی نیست. این راه‌حل‌ها بعضی تدافعی هستند و به واسازی قصه‌های مادرانمان نمی‌پردازند، بلکه از صورت‌بندی مسئله‌ای اجتماعی و مواجهه انتقادی و راه‌گشا با آن می‌پرهیزند. البته راهی برای به‌دربردن گلیم خویش از آشوب‌های ذهن، دل و دیده درباره آموزش مدرسه‌های هست، ولی همیشه به معنی گرفتن غریق نیست! دل و دیده بعضی والدین ممکن است از این طریق روشن و قانع و راضی شود، ولی معلوم نیست برای بچه‌ها نیز نتیجه‌ای مشابه داشته باشد!

«گفت آن گلیم خویش به در می‌برد ز موج/ وین جهد می‌کند که بگیرد غریق را»

این نوع مدرسه‌ها در سایر کشورها هم مشاهده می‌شوند و غالباً هم برای اجرای بخشی از برنامه‌های درسی دوره دوم متوسطه قابل بررسی و اجرا هستند، ولی در دوره آموزش عمومی نه ساله، نه چندان عملیاتی است، نه مقرون به‌صرفه و نه حتی از نظر تربیتی، اثربخش! دلخوری از رنگ و بوی مدرسه‌هایمان قابل فهم است، ولی انکار اصل آن نه! ما به جسارت بازاندیشی در راه طی شده و انگاره‌های فکری فرهنگی نقش و حضور اجتماعی مدرسه نیاز بیشتری داریم. این شوق و بینش از کجا می‌آید؟ به نظر می‌رسد در فرایند گفت‌وگو با خود، با متن و با دیگری. دو راه بیشتر نداریم؛ بازاندیشی و بازبینی. بازاندیشی در قصه‌های مادرانمان، در اندیشه و عمل و انگاره‌های راه طی شده حرفه‌ای خود (گفت‌وگو با خود) و بازبینی آنچه هر روز در اجتماعات محلی، خانه و مدرسه و کلاس درس انجام می‌دهیم، با یاری یکدیگر (گفت‌وگو با دیگری).

پیشنهاد می‌کنم برای بهسازی آموزش مدرسه‌ای، در ساحت‌ها، ساختارها و شیوه‌های واسازی و نوسازی قصه‌های مادرانمان اندیشه کنیم! پرسش‌هایمان را درباره مدرسه و مدیریت آن فهم‌پذیرتر کنیم؛ به کجا و چرا می‌گوییم مدرسه؟ در چه جامعه‌ای؟ با چه مناسباتی از قدرت و ثروت و منزلت و ...؟! این مدرسه سازه اصلی کدام جامعه و کدام نظام آموزشی است؟

«جابه‌جایی یأس» چاره‌ساز نیست. بیایید قصه‌های مادران را واسازی کنیم! ■